

نوشتۀ : عزت فلاح *

ترجمه : سوسن خطاطان

دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی:



از سیاست مبارزه با بزهکاری

تا سیاست دفاع از بزه دیده

« ضرورت يك تغيير بنيادی

در سیاست جنائی کنونی »**

ندارد

* نوشتار حاضر موضوع کنفرانس نویسندۀ (استاد جرم‌شناسی دانشگاه سیمون فریزر کانادا) در گردهم‌آئی بین‌المللی که از ۲ تا ۴ آوریل ۱۹۹۱ پیرامون «بزه‌دیده‌شناسی و حقوق بزه‌دیده» در دانشگاه تاماسات، بانکوک، برگزار گردید، میباشد.

** «FATTAH Ezzat A, 1, From Crime Policy to Victim Policy. The Need for a fundamental policy change, in, International Annals of criminology, Vol. 29, nos 1+2, 1991, pp. 43-60.

در سالهای اخیر گامهای مؤثری در زمینه «بزه‌دیده‌شناسی»^(۱) کاربردی برداشته شده است. در دهه ۱۹۸۰ تصویب قوانین گوناگون، ارائه خدمات و طرح‌ریزی برنامه‌های متعدد و مختلف، جملگی بمنظور کمک به بزه‌دیدگان و بهبود بخشیدن به سرنوشت ناخوش‌آیند آنان انجام پذیرفته است. یکی از مهمترین پیشرفت‌ها در این زمینه، بیانیه رسمی سازمان ملل پیرامون اصول اساسی عدالت برای بزه‌دیدگان و منع سوءاستفاده از قدرت میباشد که در یازدهم نوامبر ۱۹۸۵ به تصویب مجمع عمومی رسید.^(۲)

بهنگام تصویب این بیانیه، مجمع عمومی سازمان ملل متحد چنین بیان داشت: «براین نکته آگاهی دارد که میلیون‌ها نفر در سراسر جهان از ارتکاب بزه و سوءاستفاده

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به «بزه‌دیده‌شناسی» «یا مجنی‌علیه‌شناسی» رک به: آنسل (مارک)، دفاع اجتماعی، ترجمه دکتر محمد آشوری و دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰؛ پیکا (ژرژ)، جرم‌شناسی، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۷۰؛ کی‌نیا (دکتر مهدی)، «بزه‌دیده‌شناسی یا مجنی‌علیه‌شناسی»، حقوق، نشریه دانشکده علوم قضائی و خدمات اداری، شماره ۱، ۱۳۷۰، ص ۱۰۲-۱۰۵.

۲- تاریخچه بیانیه سازمان ملل و تلاش‌های بعمل آمده در این زمینه توسط ژوتسن (Joutsen) ۱۹۸۷، ص ۵۵-۵۹ تشریح گردیده است.

از قدرت رنج می‌برند و حقوق این بزه‌دیدگان هرگز بحد کافی مورد شناسائی قرار نگرفته است»^(۱). همه این پیشرفته‌ها، اماراتی هستند که فرا رسیدن عصر طلائی حمایت از حقوق بزه‌دیده را نوید می‌دهند.

آنچه که در مورد پیشرفته‌های دهه اخیر در زمینه وضعیت و حقوق بزه‌دیدگان قابل توجه می‌باشد، آنست که تغییرات و اصلاحات قانونی با سهولت و بدون اشکال مورد تدوین و تصویب قرار گرفت. نه تنها روشهای مبتکرانه پیشنهادی با مخالفت روبرو نشد، بلکه حتی مطالعاتیکه بطور معمول برای ارزیابی اثرات احتمالی این گونه تغییرات قانونی بر روی نظام عدالت جنائی و کل جامعه، قبل از تصویب آنها انجام می‌پذیرد، در اینمورد بعمل نیامد. شگفت‌انگیزتر آنکه این تغییرات و اصلاحات بدون ارائه مدارک عینی روشنی دال براینکه نمایانگر تمایلات واقعی بزه‌دیدگان باشند، مطرح و پیشنهاد گردیده‌اند.

به همین سبب، زمان آن فرا رسیده که این اصلاحات جدید قانونی را که در مورد بزه‌دیدگان اعمال گردیده ارزیابی کنیم و ببینیم تا چه میزان در بهبود وضعیت آنان مؤثر بوده است.

هدف از این مقاله اثبات این نکته است که، علیرغم گزافه‌گوئی‌هایی که بهنگام مطرح ساختن این تغییرات بعمل آمد، این تدابیر و اقدامات دگرگونی محسوسی در جهت بهبود وضع بزه‌دیدگان به‌ارمغان نیاورده‌اند. این مقاله نشان خواهد داد آنچه که برای دستیابی به هدف مورد نظر ضروری است، ایجاد یک سیاست جدید برای عدالت جنائی و یک فلسفه نو در زمینه رسیدگی و محاکمه کیفری است که بجای تکیه بر مجازات و انتقام‌جوئی، بر میانجیگری، ترمیم آثار بزه، آشتی و سازش میان بزه‌کار، بزه‌دیده و جامعه مبتنی باشد. در غالب موارد، دستیابی به این دو هدف (سزادهی- ترمیم) بطور همزمان در عمل ممکن نیست. به موازات این تغییر، یک تحول بنیادی دیگر نیز در دیدگاه سنتی جامعه راجع به بزه، باید ایجاد نمود. از این پس بزه را نباید بعنوان یک بی‌حرمتی آشکار نسبت به دولتها، بلکه به مثابه جرمی علیه فرد بزه‌دیده و نه به منزله نقض یک قانون مجرد، بلکه بعنوان نقض حقوق بزه‌دیده بشمار آورد.

۱- ژوتسن (Joutsen)، ۱۹۸۷، ص ۶۸.

بحثی را که در پیشبرد آن می‌کوشیم اینست که اگر توجه واقعی به‌حال بزه دیدگان داشته باشیم و حقیقتاً بخواهیم وضعیت آنان را بطور اساسی بهبود بخشیم، آنگاه به‌چیزی بیش از شعارهای توخالی از قبیل (عدالت برای بزه‌دیدگان)، حرکتهای نمادی (مثل تأثیر اظهارات و لوایح مجنی‌علیه بر مفاد حکم)،^(۱) تدابیر تنبیهی (مثل اخذ جریمه مضاعف برای بزه‌دیده)^(۲) و تدابیر سیاسی تسکینی که فقط بمنزله نسخه‌هائی جهت جلب رضایت بیمار تجویز می‌شوند (مثل طرحهای مربوط به تربیم خسارات وارده به بزه‌دیده)^(۳) نیاز خواهیم داشت.

موقعیت حقوقی بزه دیدگان

حمایت از قربانیان بزهکاری و کمک به آنها باید بخشی از ارزشهای اساسی جامعه محسوب شود. تعهدات هر جامعه نسبت به بزه‌دیدگان باید، از نظر اعتقادی در اعماق نظام کلی آن جامعه ریشه بگستراند. از اینرو، ایجاد منابع قانونی که حقوق بزه‌دیدگان از آنها سیراب شوند اهمیت بسزا دارد. اگر بخواهیم که اقدامات و سیاستهای مورد نظر علاوه بر ملاحظات بشر دوستانه در مورد بزه‌دیدگان و وضعیت آنها، بر معیارهای دیگری نیز مبتنی باشند، لازم است پایه‌های حقوقی و اجتماعی تعهدات جامعه و نیز مسئولیت بزهکار را نسبت به بزه‌دیده تعیین نمائیم.

در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بهنگامیکه مارگری فرای^(۴) و سایر حامیان مکتب دفاع از بزه‌دیده، خواستار جبران خسارات بزه‌دیدگان از سوی دولتها شدند، تلاشهای پی‌گیری برای تعیین پایه‌های حقوقی و فلسفی که چنین خساراتی باید بر آنها مبتنی باشند، بعمل آمد. در میان نظریه‌های پیشرفته آن زمان، می‌توان نظریات شبه جرم حقوقی^(۵)، قرارداد اجتماعی، سودمندی^(۶) و همبستگی اجتماعی را نام برد. اما تلاش مشابهی برای رفع نگرانی‌های موجود در مورد تحکیم حقوق بزه‌دیدگان و نتیجه‌گیری

1. Victim Impact Statements .

2. Fine Victim Surcharge .

3. Victim Compensation Schemes .

4. Margery Fry .

5. Legal tort Theory .

6. Utilitarian Theory .

از بحث‌هایی که پیرامون آن مطرح می‌گردد، بعمل نیامده است. این امر شاید معلول تدوین و تصویب لایحه قانونی حقوق بزه‌دیدگان باشد که بجای ابتکارات حقوقی و قضائی از ابتکارات سیاسی و مردمی نشئت گرفته است.

از آنجا که حقوق قانونی از موقعیت حقوقی فرد سرچشمه گرفته و با آن ارتباطی تنگاتنگ دارد، برای تعیین حقوق بزه‌دیده، بدو تعریف موقعیت حقوقی او ضروری است. این موضوع از آنجهت بیشتر حائز اهمیت است که در بسیاری از مراجع قضائی، در حال حاضر، بزه‌دیدگان پایگاه حقوقی مشخصی ندارند. قبل از این که اصلاحاتی در قانون جزای کانادا در ۱۹۸۸ بعمل بیاید^(۱) این امر بوضوح کامل در آراء دادگاه‌های انتاریو و کلمبیای انتاریو و کلمبیای بریتانیایی نمایان بود. در نوامبر ۱۹۸۷ در پرونده کیفری مربوط به حادثه خطرناک رانندگی که منجر به مرگ یک جوان ۱۶ ساله گردید، قاضی دیوان عالی کشور در ایالت کلمبیای بریتانیایی، تقاضای دادستان را مبنی بر تقدیم لایحه‌ای از سوی خانواده بزه‌دیده، رد کرد. وی به دادنامه صادره از دیوان عالی انتاریو با نقل این عبارت که «اصول حکم دادگاه، صرفاً رهنمودهایی را برای قضات دادگاه‌ها ایجاد نموده و شامل ملاحظات مربوط به تأثیرات مرگ نابهنگام بزه‌دیده بر روی بازماندگان او نمی‌گردد»^(۲) اشاره نمود. این استدلال قضائی نمایانگر آنست که بزه‌دیده (یا بازماندگان) در صورت

۱- قانون اصلاح قانون جزا معروف به لایحه قانونی C-89 (مصوب ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۸) برای اصلاح این وضعیت بند زیر را به ماده ۶۶۲ قانون جزای کانادا اضافه نمود:

«بمنظور تعیین مجازات بزهکار یا احراز اینکه آیا بزهکار باید طبق بند ۱ ماده ۶۶۲ از هرگونه بزه تبرئه گردد یا خیر، دادگاه می‌تواند لایحه‌ای را که طبق بند ۱۰۲ از سوی بزه دیده تهیه و تقدیم و طی آن صدمه یا زیان وارده به شخص بزه‌دیده در اثر اقدام بزه‌کارانه، توصیف گردیده است مد نظر قرار دهد».

بند دیگر، بزه‌دیده را بدین‌گونه تعریف میکند: «شخصی که در اثر اقدام بزهکارانه باو زبانی وارد آمده و یا متحمل خسارت مادی یا معنوی گردیده است» و اضافه میکند که در صورت فوت یا بیماری یا عدم اهلیت اقامه دعوی توسط بزه‌دیده، تعریف مزبور شامل «همسر یا هر یک از اقرباء بزه‌دیده که قانوناً یا واقعاً قیم آن شخص محسوب شده و یا مسئول مراقبت یا حمایت از او باشد و یا هر یک از وابستگان او می‌گردد».

۲- The vancouver sun ، نوامبر ۱۹۸۷

فوت وی) از هیچ موقعیت حقوقی برخوردار نبوده و بنابراین نمی‌توانند در محاکمات کیفری طرف دعوی قرار گیرند. این عدم شناسائی پایگاه حقوقی برای بزه‌دیده، ضرورت تغییر بنیادی در دیدگاه جامعه را نسبت به جرم و مجازات، مورد تأکید قرار میدهد. این ضرورت، در صورتی احساس میشود که قرار باشد بزه‌دیده را در محاکمات کیفری بعنوان طرف دعوی تلقی کنیم و پایگاه حقوقی از دست رفته‌اش را به‌او باز گردانیم. عبارت دیگر، آنچه که به‌فوریت مورد نیاز است، یک فلسفه جدید در عدالت کیفری است. در این فلسفه جدید، که در واقع یک فلسفه بسیار قدیمی است، به جرم بعنوان یک عمل خطا کارانه که به کیفر نیاز دارد نگریسته نمیشود، بلکه رفتار زیان‌آوری محسوب می‌گردد که در زمان حاضر به جبران و ترمیم نیاز دارد و پیشگیری از ارتکاب آن در آینده ضروری میباشد.

در روزگاران قدیم که همه اعمال زیان‌آور، شبه جرم‌های مدنی تلقی می‌گردیدند و هیچگونه تفاوتی بین حقوق مدنی و حقوق جزا وجود نداشت، بزه‌دیدگان از موقعیت بهتری برخوردار بودند. در آن زمان بزه صرفاً دارای جنبه خصوصی بود و بزه‌دیدگان نقش مدافعان اصلی را در محاکمات ایفا می‌نمودند و باین ترتیب تعقیب مجرم بجای آنکه بعهده مقام سلطنت باشد بعهده بزه‌دیده یا نماینده وی قرار داشت. بعدها با ایجاد سمت دادستان عمومی، نقش بزه‌دیده تضعیف گردید و اهمیت خود را در مراحل مختلف عدالت کیفری از دست داد^(۱).

اما افول واقعی موقعیت مجنی‌علیه با پیدایش حقوق کیفری تحقق پیدا کرد، زیرا براساس آن، عمل بزه‌کارانه، بجای آنکه اقدامی علیه فرد بزه‌دیده تلقی گردد، عمل مجرمانه‌ای علیه مقام سلطنت و بعدها علیه دولت محسوب گردید. رفته‌رفته بزه‌دیده که نقش اصلی را در مراحل مختلف عدالت کیفری ایفا می‌نمود و محاکمات به‌نام و از سوی او انجام می‌پذیرفت، به‌شاهدی که از او برای پشتیبانی از کیفر خواست مقام سلطنت استفاده میشد و، در صورت امتناع از همکاری یا شهادت دادن، مورد لعن و دشنام قرار میگرفت، تبدیل گردید. هنگامیکه دولت حق تعقیب جزائی را به انحصار خود در آورد و غرامت قابل پرداخت به بزه‌دیده^(۲) رابه جریعه قابل

1. Gallaway and Hudson , 1981 .

2. wergeld .

پرداخت به خزانه پادشاه تبدیل نمود، بزه‌دیده به صورت یک فرد از یادرفته و فاقد موقعیت حقوقی در آمد.

منشأ سقوط تاریخی موقعیت بزه‌دیده، آنگونه که کمیسیون اصلاح حقوق کانادا^(۱) توصیف میکند، به تدوین حقوق جزا باز میگردد. کمیسیون مزبور، این سیر تاریخی را بدینگونه بیان میکند:

«تا آنجا که ما اطلاع داریم، سابقاً در نظام حقوقی آنگلوساکسون در کشور انگلستان، حقوق جزا وجود نداشته است. اختلافات، معمولاً، به روشی بسیار مشابه با حقوق مدنی ما، مورد رسیدگی قرار میگرفته است. هنگامیکه فردی احساس می نمود در اثر عمل خلاف کارانه فرد دیگر، متضرر گردیده، مجاز بود توافق به سازش نماید و یا آنکه شکایت خود را نزد دیوانی مطرح سازد. روش معمول در قبال چنین امری، پرداخت غرامت بود و سایر کیفرها منجمله مجازات حبس، ندرتاً مورد استفاده قرار میگرفتند.

با توسعه کامن لو، حقوق جزا بصورت شاخه مستقلی از علم حقوق در آمد. در این زمان مشاهده میگردید که اعمال ضد اجتماعی بیشماری بجای آنکه خطاهای شخصی یا شبه جرم محسوب شوند، بزه علیه دولت و یا جرم نام می گرفتند. این گرایش به توصیف پاره‌ای از خطاها بعنوان «جرم»، به سبب وجود یک عرف که بموجب آن املاک و اموال شخص محکوم بنفع پادشاه و یا لردهای فئودال توقیف میشد، رو به فزونی گذارده بود. ضمناً غرامت نیز دیگر به شخص بزه‌دیده تعلق نمی گرفت بلکه بصورت جریمه به لردهای فئودال پرداخت میشد.

باین ترتیب، رویه معمولی برای جبران خسارت بزه‌دیده یا بستگان او رو به زوال گذارد زیرا اعمال رویه مزبور را فی نفسه نوعی جرم برای اختفاء عمل مجرمانه یا تبدیل جرم بیک منبع سودآور، قلمداد نمودند. به مرور زمان، غرامات و وجوهیکه در جبران خسارت بزه‌دیده می‌بایست به او پرداخت گردد، بسوی خزانه دولت، تغییر مسیر داد. سازش مخفیانه مابین مجرم و مجنی علیه برای مخفی نگاه داشتن جرم (قبول وجه نقد توسط مجنی علیه از شخص مجرم در ازاء عمل خلافکارانه بدون اطلاع و رضایت دادگاه یا بطریقی که مخالف منافع یا مصالح عمومی جامعه

باشد)، هنوز به موجب قانون جزای کانادا، جرم محسوب شده و این منع قانونی مانع از سازش خصوصی طرفین یا جبران خسارت بزه‌دیده می‌گردد.

اکنون چنین بنظر می‌رسد که این تحولات تاریخی هر چند با حسن نیت توأم بوده لیکن در عمل، فرد بزه‌دیده را از سیاستهای مربوط به محاکمه کیفری، حذف نموده و این نظریه را که بنابر آن جرم یک تعارض اجتماعی می‌باشد در هاله‌ای از ابهام فرو برده است» (۵-۴ : ۱۹۷۴).

شکی نیست که این تحولات تاریخی ناشی از نیرنگهای سیاسی بوده است که حقوق مشروع بزه‌دیدگان از طریق آنها بنفع حکمرانان غصب و پایمال گردیده است. این همان عمل غاصبانه‌ایست که کریستی^(۱)، بهنگام بیان این مطلب که اختلافات از دست طرفینی که مستقیماً در آن دخیل می‌باشند خارج شده و بدینوسیله محو گردیده و یا به سایر مردم تعلق گرفته است، بآن اشاره می‌نماید. ضمناً این یک واقعیت تاریخی است که با گذشت زمان، حقوق جزا به ابزار قدرت دولتها و حکمرانان برای انقیاد افراد ملت و سلطه‌جویی بر آنها تبدیل گردید و این مسئله که بسیاری از قوانین جزا با سرفصلی تحت عنوان «جرائم علیه دولت» آغاز می‌گردند، یک امر اتفاقی نیست.

امروزه در اجرای عدالت کیفری بر نقشهائی که افراد حرفه‌ای و متخصص از قبیل قضات، دادستانها، وکلای مدافع، کارشناسان و غیره ایفا می‌کنند، تکیه می‌شود. افراد مزبور جایگاه مهمی را بطور فزاینده در نظام عدالت کیفری بخود اختصاص می‌دهند، حال آنکه نقش بزه‌دیده بیک نقش فرعی تبدیل گردیده و در دیدگاه نظام مزبور کاملاً بی‌ارتباط و بی‌اهمیت می‌باشد^(۲).

کریستی^(۳) معتقد است که ریشه مسئله عدالت کیفری به اختلافات و تعارضهایی باز می‌گردد که بجای آنکه حل و فصل آنها بدست خود مردم باشد به‌حیطه اقتدار و صلاحیت افراد حرفه‌ای درآمده است. وی اضافه می‌کند که افراد حرفه‌ای با پرداختن به اختلافات فی‌مابین مردم، این فرصت را از جامعه سلب نموده‌اند که از

1. Christie, 1977 .

2. Gallaway and Hudson, 1981 : 229 .

3. Christie, 1978 .

اختلافات فیما بین افراد تجربیاتی بیاسوزد و ساختارهای خود را برای بهبود بخشیدن به وضعیت موجود اصلاح نماید.

فلسفه‌های قدیمی و نوین عدالت کیفری

وضعیت فعلی بزه‌دیدگان ناشی از این واقعیت است که بزه دیگر بعنوان یک تعارض مابین دو انسان، دو موجود بشری محسوب نشده بلکه بعنوان یک اختلاف میان بزه‌کار و جامعه بشمار می‌آید. با چنین نگرشی، بزه تعهدی را در مورد بزه‌دیده ایجاد نمی‌کند بلکه بزه‌کار را در قبال جامعه مدیون می‌سازد و زمانی که بزه‌کار به مجازات برسد، دین او نیز ادا شده است. در چنین نمایشنامه‌ای، بزه‌دیده جایگاه و نقشی برای ایفا کردن ندارد. مطالعه گزارش اخیر کمیسیون احکام کانادا^(۱) باین استنباط تلخ منجر می‌گردد که با وجود تمامی بحث‌هایی که در مورد بزه‌دیدگان، حقوق و وضعیت آنها میشود، دیدگاه اساسی هنوز تغییر نکرده است. بجای بیان این مطلب که هدف اولیه از صدور حکم محکومیت جبران زیان وارده به بزه‌دیده و پیشگیری از تکرار چنین زبانی در آینده میباشد، متأسفانه کمیسیون احکام در ۱۹۸۷ چنین اعلام می‌نماید که:

«هدف اساسی از صدور حکم، حفظ قدرت قانون و افزایش احترام به آن از طریق اعمال مجازاتهای عادلانه می‌باشد» (۱۵۱: ۱۹۸۷).

چنین هدفهای انتزاعی باعث گردیده است که نظام قضائی، بصورت یک نظام غیربشری و بی‌اعتنا به فرد که در آن بزه‌کار و بزه‌دیده هر دو به‌اشیائی بیجان تبدیل گردیده‌اند، درآید. در عصری که قرار بود عصر طلائی بزه‌دیدگان باشد، یک نوع تأکید و سواس گونه بر مجازات که بطور استعاری آنرا «سزاهای عادلانه» می‌خوانند، به چشم می‌خورد. اما تعیین مجازات بعنوان نقطه اصلی تمرکز نظام عدالت کیفری، نه از نظر اخلاقی مشروع است و نه در عمل مؤثر میباشد. یک چنین روشی فقط می‌تواند به حال بزه‌دیده زیان بخش باشد. حل و فصل اختلافات،

1. Canadian Sentencing Commission.

میانجیگری، سازش، داوری و ترمیم خسارت، همگی مفاهیمی هستند که نسبت به یک نظام متمرکز بر روی مجازات بیگانه می‌باشند. زیرا چنین نظامی بجای آنکه بزه را اقدامی سرزده از سوی یک فرد بشر بداند، به آن بعنوان یک تخلف قانونی مینگرد.

نظامی اینگونه، بجای آنکه در رفع تعارض بکوشد به تشدید آن می‌پردازد و بجای نزدیک ساختن طرفین دعوا بیکدیگر، فاصله میان آنها را عمیق‌تر می‌سازد. تأکید و سواس‌گونه در مورد مجازات، منجر به قائل شدن یک تفاوت ناموجه میان قربانیان اعمال جنائی و قربانیان سایر اعمال ناپسند گردیده و منتج به بی‌عدالتیهای شدیدی نسبت به بزه‌کاران و بزه‌دیدگان خواهد شد.

در فلسفه جدید عدالت کیفری، هدف اولیه حقوق جزا التیام بخشیدن به صدمه وارده، ترمیم زیان، جبران خسارت و پیشگیری از وقوع جرم در آینده میباشد.

چنین نظامی نیاز به یک بازنگری و بررسی مجدد در مورد مرزهای تصنعی که در طول سالیان متمادی بین حقوق مدنی و حقوق جزا، بین دادگاههای مدنی و دادگاههای کیفری و نیز تفاوت تصنعی که میان جرم و شبه جرم ایجاد شده خواهد داشت. این تفکیک تصنعی که ظاهراً عادی تلقی میشود، به حال قربانیان جرم و منافع آنان مضر است. اکثریت عمده جرائم که به محاکمه منجر میگردند، سرانجام با یک حکم جریمه به پایان میرسند، در حالیکه پرونده‌های مدنی نیز با پرداخت خسارت ختم میگردند. تنها تفاوت واقعی در نتیجه یک پرونده مدنی و یک پرونده کیفری اینست که در مورد اول، خسارت به شخص زیان دیده پرداخت میشود در حالیکه در مورد اخیر، این دولت است که به قیمت زیان بزه‌دیده، از حکم صادره منتفع میگردد و این خصوصیتی است که باید تغییر یابد.

سلسله تدابیر امدادی که در طول ده سال گذشته توسط کشورها اتخاذ گردیده، به ریشه‌های واقعی شرایط فعلی بزه‌دیدگان بی‌اعتنا بوده‌اند. اندیشه‌های فلسفی، اخلاقی و مذهبی و منافع سیاسی که منجر به ظهور مفاهیم جرم و مجازات گردیدند، مسبب افول حقوق و منافع بزه‌دیدگان میباشند. روشهای مفیدی از قبیل ترمیم خسارات، سازش و آشتی موجب ظهور کیفرهایی بمنظور کفاره یا جبران آثار جرم گردید. بهبود بخشیدن به سرنوشت قربانیان جرم مستلزم آنست که مفهوم جرم به ریشه‌های اجتماعی خود بازگردد. از نظر جامعه‌شناسی، جرم یک گناه و یک رفتار

غیر اخلاقی محسوب نمیشود بلکه یک اقدام زیان‌آور و لطمه‌انگیز بشمار می‌آید. از آنجا که جرم یک چهره مسلم زندگی اجتماعی است، منطق منحصراً چنین ایجاب میکند که در یک جامعه مادی و تکنولوژیکی، آنرا یک خطر اجتماعی، یعنی خطری که ناشی از زندگی نو می‌باشد، بشمار آوریم، که با سایر خطراتیکه مردم را بطور روزمره تهدید میکند، تفاوت چندانی ندارد. همان روش رویارویی با سایر خطرات اجتماعی از طریق کاهش امکان بروز و رفع آثار ناشی از آنها باید رهنمود سیاست گذاران کیفری در نحوه مقابله با جرم واقع شود. جنایت، همانند مصائب طبیعی و قهری از قبیل حوادث رانندگی، بیماری و مرگ، جزئی از واقعیات زندگی محسوب میشود. اما آنگونه که سایر خطرات اجتماعی در یک جامعه مرفه تحت پوشش انواع گوناگون بیمه قرار دارند، خطر قربانی یک جنایت واقع شدن، بنحوکافی و لازم تحت پوشش ایمنی قرار نگرفته است. سیاستها و طرحهای مربوط به جبران خسارات بزه‌دیده، گام چندان مؤثری در راه اصلاح و بهبود این وضعیت برنداشته‌اند. عدم تأمین بودجه کافی، اطلاعات ناقص و تعیین ضوابط مشکل برای واجد شرایط شناختن بزه‌دیده، باعث شده است که اکثریت بزه‌دیدگان از شمول برنامه‌های ترمیمی مستثنی گردند^(۱). از آنجا که بودجه اختصاص داده شده به این برنامه‌ها بسیار محدود میباشد، تعمیم و افزایش درخواستها صرفاً موجب کاهش کمکهای جبرانی و افزایش موارد امتناع از اعطاء این کمکها خواهد گردید. جبران خسارت توسط مجرم نیز بدلائل آشکار، روشی است که ندرتاً مورد استفاده قرار میگیرد و اثر جبرانی بسیار ناچیزی دارد. این روش فقط بعنوان یک روش جایگزین (نه بعنوان یک روش الحاقی) بجای مجازات حبس برای مجرم، بکار میرود و در جو کیفرگرای فعلی، این پیشنهاد جذابیت چندانی ندارد.

قوانین مدون در کشورهای گوناگون این واقعیت را آشکارا نشان میدهد که دولتها مایل نیستند در راه بهبود وضع بزه‌دیدگان اقدامانی بیش از حرکتهای متظاهرانه، که جنبه تسکین دهنده سیاسی برای جلب رضایت بیمار دارد، انجام دهند. مثلاً در سال ۱۹۸۷، دولت کانادا پیرو اقدامات بعضی از ایالات آمریکا،

۱- برای تجزیه و تحلیل تفصیلی برنامه‌های ترمیمی در کانادا، رجوع شود به فتاح (۱۹۸۸).

لایحه‌ای را به مجلس فدرال آن کشور تقدیم نمود^(۱) که یکی از هدفهای آن، اعمال یک جریمه اضافی در رابطه با مجنی علیه^(۲) می‌باشد که میزان آن نباید از ۱۰٪ هر جریمه دیگری در مورد مجرم تجاوز نماید و چنانچه هیچ نوع جریمه دیگری برای جرم قابل اعمال نباشد، میزان این جریمه اضافی، بالغ بر مبلغ ده هزار دلار می‌گردد. باین ترتیب بجای پرداخت جریمه‌ها به صاحبان اصلی و قانونی آن، از طریق واریز آنها به صندوقی که مختص جبران خسارات بزه‌دیدگان باشد، یا بجای استفاده از این وجوه بمنظور تأمین یک طرح بیمه کامل و جامع برای قربانیان جرم، این قانون جدید قصد دارد هزینه برنامه‌های ترمیمی فعلی را از محل تحمیل یک جریمه اضافی به مجرم، تأمین نماید. اجرای مفهوم جریمه اضافی در رابطه با مجنی علیه، نه عملی است و نه منصفانه زیرا بسیاری از مجرمین، بویژه آنهائیکه مرتکب جرائم خشونت‌آمیز می‌گردند، قادر نیستند جریمه‌ای را که پرداخت آن محکوم می‌گردند، بپردازند و نتیجتاً مجبور میشوند مدت زمان اضافی را بلحاظ عدم پرداخت در زندان سپری کنند و نتیجه واقعی تحمیل جریمه اضافی اینست که وضع نامطلوب قبلی را وخیم‌تر می‌سازد. ضمناً این اندیشه باین لحاظ غیرمنصفانه است که همه مجرمین، نه فقط کسانی را که مسئول جبران خسارت هستند، محکوم به پرداخت جریمه می‌کند. اکثر جرائمی که بزه‌دیده‌ای ندارند مشمول جریمه می‌گردند و آنانکه در رابطه با این جرائم محکوم گردیده‌اند، باید مبالغ اضافی بابت جبران تنگ‌نظری دولت بپردازند. قاچاقچیان مواد مخدر و مرتکبین جرائم غیر خشونت‌آمیز باید همان مبلغی را که مرتکبین جرائم خشونت‌آمیز بآن محکوم می‌گردند، پرداخت نمایند.

نیازهای بزه‌دیدگان و خدمات مربوط بآنها

این مسئله که در حال حاضر چگونه با بزه‌دیدگان رفتار میشود و دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری چگونه باید با آنان رفتار کنند، یک مسئله اداری است و به دیدگاه، سیاست و نحوه عملکرد نظام و برخورد متقابل آنانی که در این نظام کار میکنند و مراجعین آنان مرتبط می‌باشند. همانگونه که در فصل اول بیان گردید، با

۱- لایحه قانونی ۸۹-۷۰، قانون اصلاح قانون جزا.

2. Victim Fine Surcharge .

تمامی کسانی که از این نظام برخوردار میشوند باید بنوعی رفتار نمود که بانزاکت، حساسیت‌کرداری، تفاهم، محبت و احترام به حیثیت آنان توأم باشد. این نوع رفتار باید بدون در نظر گرفتن نقش یا خصوصیات آنان اعم از اینکه شاکی یا متهم، مجنی‌علیه یا مجرم، پیر یا جوان، زن یا مرد، فقیر یا غنی، سفید یا میاه باشند، در مورد همه آنان یکسان باشد. بهبود دیدگاه‌های کلی دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری در قبال استفاده‌کنندگان از این نظام بسیار مفید و ضروری می‌باشد. افرادی که در این نظام کار می‌کنند باید بنحوی آموزش یابند که نسبت به نیازها و سرنوشت مراجعین خود، حساس و علاقمند باشند. به افرادی که مسئول رسیدگی به گروه‌ها یا انواع خاصی از قربانیان جرم هستند، باید آموزش‌های ویژه داده شود. همچنین افرادی که فعالیت آنان مستلزم مداخله در پاره‌ای از تعارضات از قبیل خشونت‌های خانوادگی می‌باشد، نیاز به آموزش ویژه دارند.

بزه‌دیدگان چه نیازهایی دارند و این نیازها چگونه باید برطرف گردد؟^(۱) این‌ها مسائلی است که با تحقیقات روشن خواهد شد. برخی از نیازها واضح و برخی دیگر چندان آشکار نیستند. نیازهای گوناگونی وجود دارد و پاره‌ای از نیازها مختص برخی از گروه‌ها یا انواع بزه‌دیدگان هستند. وقتی که نیازها بطور صحیح مشخص گردیدند این سؤال مطرح می‌شود که: کدام خدمات باید پاسخگوی این نیازها باشند؟ چه خدماتی باید ایجاد یا تقویت گردند تا بتوانند در رفع این نیازها مؤثر واقع شوند؟ این امر مستلزم ارزیابی کامل از خدمات موجود می‌باشد. سپس در این راستا تصمیمات سیاسی باید اتخاذ گردد. اجرای مفاد اعلامیه سازمان ملل در مورد اصول اساسی عدالت برای قربانیان جرم در این مورد بعلت هزینه‌های مالی آن، با اشکال روبرو می‌شود. از آنجائیکه تعهدات سیاستمداران معمولاً با بیانات آنان مطابقت ندارد، این انتظار، بویژه در عصر فشار و مشکلات اقتصادی، که وجوه زیادی بسوی صندوق خدمات بزه‌دیدگان سرازیر گردد، انتظار ساده‌لوحانه‌ایست. معذالک در این زمینه

۱- مهمترین نیاز بزه‌دیدگان، نیاز به کسب اطلاعات در مورد پرونده کیفری خود می‌باشد، یعنی بزه‌دیدگان از مقامات ذیربط انتظار دارند که نسبت به حقوق آنها علاقمند و پی‌گیر باشند و همواره ارتباط و تبادل اطلاعات پیرامون چگونگی پرونده را با آنها برقرار و حفظ نمایند.

است که جامعه میتواند میزان تعهد واقعی خود را نسبت به قربانیان جرم نشان دهد. قبل از ایجاد خدمات لازم برای بزه‌دیدگان در مقیاس وسیع، ارزیابی بعضی از خطرات ناشی از این اقدام لازم میباشد. خدمات اجتماعی در یک جامعه مرفه اعم از اینکه توسط افراد حرفه‌ای یا داوطلبین اجرا گردد، براین گرایش دارد که وابستگی را در میان مراجعین (بزه‌دیدگان) افزایش دهد و حتی آنان را از شبکه‌های اجتماعی خودشان، جدا سازد. در بلند مدت، این شبکه‌ها که از بستگان، همسایگان، دوستان و هم‌تاها و غیره تشکیل میشود تضعیف میگردند. زیرا که اعضای این شبکه‌ها از تعهدات اجتماعی خود آزاد میشوند. اجرای خدمات مربوط به بزه‌دیدگان توسط کارشناسان حرفه‌ای نیز خطر دیگری را در بر دارد. توجه و مراقبت فردی که توسط شبکه اجتماعی مجنی‌علیه انجام می‌پذیرد، جای خود را به مراقبت غیر فردی دولت میدهد. قربانی جرم که در خانواده، در میان همسایگان یا جامعه کوچک خود بعنوان یک شخص با او رفتار میشود و در چنان محیطی بعنوان یک فرد، احساس رفتار میکند، بیک ارباب رجوع یا دریافت‌کننده خدمات تبدیل میگردد.^(۱) او باید از این سلب هویت که او را از شخص بیک شماره تبدیل نموده، رنج ببرد. امنیت و حمایت روانی و تجدید حیاتی که بزه‌دیده در اثر مراقبت خانواده یا دوستان خود

۱- مورگان «Morgan»، ۱۹۸۱، در تحلیل انتقادی خود از تعمیم بوروکراسی و حرفه سالاری به جنبش کمک و حمایت از بزه‌دیدگان نشان میدهد که چگونه مجنی‌علیهم، برای مثال زنانیکه مورد ضرب و شتم همسران خود قرار میگیرند، به‌شتریان چنین برنامه‌هایی تبدیل میگردند. مورگان خطرات و مشکلات دیگر را نیز مشخص میکند. برای مثال او توضیح میدهد که چگونه ابزارهای کنترل اجتماعی (بازرسی اجتماعی) در زیر نقاب خدمات تخصصی نوین پنهان میشوند، چگونه نیاز به ارزیابی و گزارش میتواند اعتماد مراجعین را بطور جدی سلب کند و چگونه برخی از مراجعین در اثر تقلب نسبت به تدابیر رفاهی (تأمین اجتماعی) و مسائل مربوط به مواد مخدر بدام میفتند. بنظر مورگان افزایش دولتهای مداخله‌گر بمعنی افزایش اشکال بوروکراتیک و تخصصی و نفوذ آنها در زندگی روزمره میباشد. او همچنین به مطالب Betsy Warrior، یکی از سازمان دهندگان جنبش حمایت و کمک به بزه‌دیدگان اشاره میکند که علیه استثمار بزه‌دیدگان توسط بوروکراتها و کارشناسان حرفه‌ای هشدار داده است، زیرا آنان بجای صرف وجوهیکه به‌جبران خسارات بزه‌دیدگان اختصاص داده شده از وجوه مزبور برای دارا شدن خود استفاده میکنند.

احساس میکند جای خود را به احساس سر درگمی و تحقیر توسط افراد بیگانه‌ای که روزها با دهها بزه‌دیده سر و کار دارند، میدهد.

علاوه بر خطرات فوق‌الاشعار، خطرات عمومی ناشی از مداخله نیز وجود دارند. در مراقبت و کمک به بزه‌دیدگان و پشتیبانی از آنان، باید نهایت احتیاط را جهت اجتناب از وارد نمودن لطامات بیشتری به آنان، اعمال نمود. مداخله شدید و بیش از حد ممکن است در روند طبیعی تسکین و التیام بزه‌دیده، وقفه ایجاد کند. چنین عملی میتواند رنج و عذاب ناشی از وقوع جرم را طولانی‌تر نموده و نگرانیهای بیموردی را در رابطه با وضعیت بزهکاری و خطر قربانی جرم واقع شدن ایجاد نماید و بی‌اعتمادی یا بدگمانی را در میان قربانیان واقعی و بالقوه جرایم افزایش دهد. بهمین سبب دلائلی وجود دارد که مارابه‌وجود یک نوع رابطه بین استراتژیها و روش‌های نوین مداخله در مورد بزه‌دیدگان و تشدید و افزایش درد و رنج قربانی جرم شدن مشکوک میسازد. این امر چنین سؤالی را مطرح میکند که آیا رعب و وحشت از وقوع جرم که طبق گزارشات موجود در سالهای اخیر رو به فزونی گذارده بنحوی با افزایش توجهات و تبلیغات در مورد قربانیان جرم مرتبط میباشد؟ آیا سیاستهای مربوط به مداخله در زندگی مجنی‌علیه بجای آنکه جراحات و اثرات ناشی از بزه‌دیدگی را التیام دهد موجب طولانی شدن مدت تسکین آن نمیکرد؟ سؤالات بسیاری از این قبیل مطرح میگردد که ارزش تحقیق و بررسی جدی را دارد. اشتیاق به کمک و مساعدت به قربانیان جرم نباید ما را در مورد خطرات بالقوه ناشی از اقداماتمان نابینا سازد. (۱)

بحثها و صحبت‌هاییکه در سالهای اخیر بطور مداوم راجع به ارائه خدمات لازم به بزه‌دیدگان میشود، باعث افزایش انتظارات قربانیان جرم گردیده است. اگر باین انتظارات پاسخ داده نشود، موجبات نارضایتی و سرخوردگی از خدمات عدالت کیفری و نیز از جامعه بزرگتر فراهم خواهد گردید.

تاریخچه مربوط به خدمات قابل ارائه به بزه‌دیدگان، هرچند که ممکن است کوتاه باشد لیکن حاکی از وعده‌های انجام شده و انتظارات دست نیافتنی بوده است. دلائل تجربی فراوانی مبنی بر نارسائی خدمات و سرخوردگیهایی که این موضوع

به دنبال دارد، در دست است. در انگلستان خانم شپلند^(۱) به یک نوع نا هماهنگی میان انتظارات بزه‌دیدگان از نظام عدالت کیفری و تعهدات و تکالیف نظام مزبور در خصوص نیازهای آنان، پی برده است. نتیجتاً وی چنین هشدار میدهد که ممکن است پی‌آمدهای نامطلوب بیانی‌های عمومی راجع به ارزش و موقعیت بزه‌دیدگان که توخالی بودن آنها بعدها مشخص میگردد، گریبان‌گیر کسانی شود که خود مبتکر چنین طرح‌های بی‌تأثیری بوده‌اند. نتایج مطالعات او این امر را تأیید میکند که در پایان روند رسیدگی و تحقیقات پلیسی و نیز دادرسی محاکم، بزه‌دیدگان ناراضی‌تری شدیدی از نحوه برخورد پلیس با پرونده اظهار نموده و بدین ترتیب خصوصیات مثبتی که آنها بطور کلی برای افراد پلیس قائل بودند رو به افول گذارده است. الیاس^(۲) در ایالات متحده آمریکا، به ناخرسندی قابل توجه و حتی دلائلی مبنی بر ناراضی‌تری شدیدتر در میان بزه‌دیدگان متقاضی جبران خسارت پی برده است که از جمله، تأخیرات، مشکلات یا اطلاعات ضعیف، عدم امکان شرکت بزه‌دیدگان در مراحل مختلف عدالت کیفری، محدودیتهای شدید جهت واجد شرایط تشخیص دادن بزه‌دیدگان برای جبران خسارت، امتناع از صدور حکم و تصمیم مناسب برای ترمیم خسارات وارده به آنان در چندین پرونده و بالاخره پیش‌بینی سقف‌های غیر واقع بینانه برای میزان ترمیم خسارت و غیره را میتوان نام برد.

نقش بزه دیده در روند عدالت کیفری

اعلامیه سازمان ملل متحد چنین مقرر میدارد که «باید نظرات و خواسته‌های بزه‌دیدگان در مراحل مناسب دادرسی، یعنی در مراحمکه منافع شخصی آنان مطرح است، بیان گردد و مورد توجه قرار گیرد». این توصیه سازمان ملل مسائل اساسی را در خصوص موارد ذیل مطرح می‌سازد: موقعیت حقوقی بزه‌دیدگان و نقش آنان در روند عدالت کیفری و اینکه آیا استماع از بزه‌دیدگان در مراحل مختلفی که منجر به قرار آزادی مجرم با قید ضمانت میشود، یا در مرحله صدور حکم و استماعات مربوط به آزادی مشروط مجرمین یا تصمیم‌گیری مربوط بان و غیره لازم است؟ و اینکه

1- Shapland , 1986

2- Elias , 1983

چنین مشارکتی به چه شکلی باید تحقق پذیرد؟ (۱)

یک سرور کوتاه برابتهای که در سالهای اخیر برای شرکت بزه‌دیدگان در روند عدالت کیفری بعمل آمده، حاکی از آنست که تغییرات قانونی شتاب زده‌ای، بدون ارزیابی کامل پی‌آمدهای بالقوه آن و نیز بدون توجه باینکه آیا با سیاستها و تفکرات موجود سازگاری دارند یا خیر، ایجاد شده است. این سرور همچنین دلائل غیرقابل تردیدی را در مورد مقاصد واقعی قانونگذار از تدوین چنین قوانینی در مورد بزه‌دیدگان آشکار می‌سازد.

بنابراین یک تحلیل بی‌نظر از لوایح قانونی مربوط به حقوق بزه‌دیدگان، بی‌تردید منجر به این نتیجه میشود که چنین قوانینی لزوماً بمعنای بهبود سرنوشت آنان نبوده بلکه نظام مجازاتها را که بخودی خود سخت می‌باشد، شدیدتر ساخته است. برای مثال جرج دوکمجیان^(۲)، دادستان کل که بعداً به فرمانداری یک ایالت منصوب شد، در خصوص لایحه پیشنهادی شماره ۸ ایالت کالیفرنیا چنین اظهار نظر میکند: «لایحه قانونی حقوق بزه‌دیدگان هیچگونه شبهه‌ای در مورد اهداف واقعی این قانون باقی نمی‌گذارد.» وی در بولتن رأی‌گیری مربوط به خود چنین می‌نویسد: «جای هیچگونه تردیدی نیست که تصویب این پیشنهاد، منجر به افزایش محکومیت‌های کیفری، احکام حبس بیشتر و نیز حمایت شدیدتر از شهروندان مطیع قانون خواهد گردید»^(۳).

اظهارات فوق نیت پنهانی کسانی را که مایل به بهره‌برداری از موضوع اصیل حمایت از حقوق بزه‌دیدگان، باهدف تشدید مجازاتهای موجود می‌باشند، آشکار می‌سازد.

۱- روسینی (Rossini) ، ۱۹۸۷ متذکر میگردد که پیش‌بینی یک جایگاه حقوقی برای بزه‌دیدگان بانان این اجازه را میدهد که مبادرت به طرح دعوای کیفری نموده، برای اعتراض به تصمیم دادستان قادر به پژوهش‌خواهی باشند، مستندات تقدیمی در جریان محاکمه را بررسی کنند و بالاخره بتوانند لوایحی در خصوص احکام محکومیت و آزادی مشروط به دادگاه تقدیم نمایند.

2. George Deukmejian .

۳- بنقل از Paltrow ، ۱۹۸۲، ص ۰۱ .

لایحه پیشنهادی شماره ۸ کالیفرنیا یعنی لایحه حمایت از حقوق بزه‌دیدگان قطعاً یکی از کوششهای جدی برای رسمیت بخشیدن به نقش مجنی علیه در روند قضائی میباشد. لایحه مزبور به بزه‌دیدگان حق شرکت در محاکمه (۱) را میدهد که همان حق حضور و استماع در جلسات محاکمات جنائی است. تحقیق دانشکده حقوق مک جورج که در سال ۱۹۸۶ پیرامون رعایت این حق توسط دولت و کارگزاران محلی آن صورت گرفت، نشان داد که کمتر از سه درصد از بزه‌دیدگان واجد شرایط در جلسات محاکمه حضور یافته‌اند. یک نتیجه جالب دیگر اینکه اکثریت قضات و مسئولین تعلیق سراقبتی (۲) حق شرکت در محاکمه را غیر ضروری تلقی میکردند، حال آنکه اکثریت دادستانهای شهرستان با دید مثبت بآن نگرسته و بیش از قضات، به تاثیر آن بر امر محاکمه و صدور حکم اطمینان داشتند.

بدیهی است اکثریت قابل توجه مجنی‌علیهم، به دلایلی، مایل به اعمال حقوقی که به آنها اعطا میشود نیستند. بنابراین ارزش عملی و فوائد اعطای چنین حقوقی به بزه‌دیدگان با وجود اعتراضات شدید که از ناحیه بسیاری مقامات بعمل می‌آید، ممکن است محل تردید قرار گیرد. (۳)

تاثیر اظهارات و لوايح مجنی علیه

آیا لوايح و اظهارات مجنی‌علیه و شرکت او در روند عدالت کیفری بر امر محاکمه و صدور حکم تأثیری دارد؟ عدم تأثیر آن بر حکم دادگاه، لزوماً و لاقلاً در بلندمدت موجب، دلسردی بزه‌دیدگانی خواهد شد که حق مزبور را با

1. Right of Allocation .

2. Chief Probation officers .

۳- در این خصوص، مدارک موجود در ایالات متحده آمریکا، استرالیا و انگلستان حاکی از آنست که حقوق اعطائی به مجنی‌علیهم تنها توسط اقلیت کوچکی از آنان، اعمال میشود، واکر (walker)، ۱۹۸۵، متذکر میگردد که در سیستم حقوقی ایالات آریزونا کالیفرنیا، حق شرکت در روند عدالت کیفری برای مجنی‌علیهم شناخته شده لیکن دلائل و شواهد نشان میدهد که در واقع بزه‌دیدگان خواستار نقش فعال در روند مزبور نیستند.

حسن نیت و با این باور که تأثیری بر تصمیم دادگاه خواهد داشت اعمال میکنند. در صورت وجود چنین تأثیری، ممکن است در خصوص اثرات آن بر اصول انصاف و عدالت سئوالاتی مطرح گردد. اقلیت کوچکی مجرمینی که در طی محاکمه آنان حق فوق الذکر اعمال میشود، با مجازاتهای شدیدتری در مقایسه با کسانی که مرتکب همان جرائم گردیده اند، روبرو خواهند شد. بعبارت دیگر، عدم تأثیر لوایح و اظهارات مجنی علیه بر حکم صادره، موجب پیدایش این احساس برای وی میگردد که نقش و جایگاهی در روند عدالت کیفری ندارد و بالعکس، وجود چنین تأثیری صرفاً مشکل تشکیک احکام دادگاهها را تشدید مینماید.

علیرغم تمامی مسائل مربوط به تأثیر لوایح و اظهارات مجنی علیه، در هیچ زمانی مخالفت جدی علیه قانون پیشنهادی کانادا (لایحه قانونی C-89) بعمل نیامد و تنها نظرات معدودی در مخالفت با تغییرات شکلی پیشنهادی، بیان گردید. آقای پل کالارکو^(۱)، یکی از وکلای مشهور انتاریو، در اظهارات خود در پیشگاه کمیته قانونگذاری مجلس عوام کانادا درخصوص لایحه قانونی C-89^(۲)، لایحه مزبور را باین لحاظ که مملو از ایراد بوده و حق متهم را برای برخورداری از یک محاکمه عادلانه برسمیت نشناخته، مورد انتقاد قرار داد.

وی همچنین پیشبینی نمود که قانون مزبور در صورت تصویب، منتج به محاکمات طولانی تر، پژوهشخواهی بیشتر و افزایش هزینه های دادرسی برای فرد متهم و عموم در قالب افزایش تعرفه وکلا و مخارج کمکهای قضائی و تراکم پرونده ها در دادگاهها خواهد شد. وی چنین اضافه می نماید که این لایحه قانونی ممکن است واقعاً منجر به صدور احکام غیرقانونی، و نیز محرومیت بیمورد از آزادی فردی گردد که البته این امور بستگی به اصول قانون اساسی و موانعی خواهد داشت که این قانون ممکن است بر سر راه آنها ایجاد نماید.

با اشاره به مسئله خاص تأثیرات اظهارات و لوایح مجنی علیه، آقای کالارکو چنین می افزاید:

«نهایتاً طبق استدلالات من، مسئله تأثیر اظهارات و لوایح بزه دیده در مفاد

1. Paul Calarco .

۲- قانون اصلاح قانون جزا، بخش مربوط به مجنی علیهم.

حکم بحث کاملاً نابجائی است. مفاد حکم به این موضوع که یک جرم چه اثراتی بر روی شاکی خصوصی گذارده است توجهی ندارد و نباید هم توجهی باین امور داشته باشد، چنانچه شاکی خصوصی احتمالاً از وقوع بزه احساساتش بشدت جریحه دار شده باشد، آیا باید این اثر لطمه‌انگیز، باعث شود که بجای حکم مجازات شش‌ماه حبس این مجازات را بمدت ۱۲ یا ۱۸ ماه یا بیشتر افزایش دهیم؟ بالعکس چنانچه شاکی خصوصی مجرم را کاملاً مورد عفو قرار دهد یا آنکه ضایعه‌ای از وقوع جرم باو وارد نشده باشد، آیا می‌توان گفت که چنین مجرمی بجای مجازات شش‌ماه حبس که طبق نظر جامعه باید متحمل آن گردد فقط به حبس تعلیقی محکوم شود؟

اظهارات کلارکو در پیشگاه کمیته قانونگذاری مجلس عوام، نظرات سایر حقوق‌دانان را نیز منعکس می‌نمود. ازارل لوی^(۱) رئیس کانون وکلای انتاریو در مجله گلوب اندیل^(۲) چنین نقل شده است که «تأثیر اظهارات و لوایح مجنی‌علیه یک روحیه احساساتی را در روند صدور حکم القاء می‌نماید... احساس می‌کنم اکنون با مشکلات کافی در مورد تشتت آراء دادگاهها مواجه می‌باشیم» لوی چنین می‌افزاید که تأثیر امر مزبور بر روی حکم فقط مشکل موجود را تشدید می‌نماید، زیرا که با توجه به طبیعت بشر آنگونه که هست، قضات مجبور خواهند شد تحت تأثیر یک جو احساساتی قرار بگیرند. حقوق‌دان دیگر بنام ریچارد پک^(۳) که در آن زمان ریاست بخش عدالت جنائی کانون وکلای کانادا را به‌عهده داشت به‌نشریه وان کوورسان^(۴) چنین اظهار نمود که از قضات انتظار می‌رود بدون در نظر گرفتن احساسات عمل نموده و نظام عدالت به‌قضات بیطرفی که احکام را براساس یک سلسله معیارهائی سنجیده صادر می‌نمایند باید متکی باشد. او تأکید ورزید که «هیچ جایی برای انتقام‌جویی در یک محاکمه بدور از احساسات و منطقی وجود ندارد»، و اینکه بزه‌دیدگان «هرگز نباید بطور مستقیم در طول دادرسی تا صدور حکم نفوذی داشته باشند».

1. Earl Levy .

2. Globe and Mail 1984 . Apr (۱۱ آوریل ۱۹۸۴)

3. Richard peck .

4. Vancouver sun . ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۳، ص ۷

در همان مقاله (استیل)^(۱) سخنان یکی دیگر از وکلای وان کوور، بنام میکائیل بولتون^(۲)، را نقل میکند. وی از این موضوع که ظاهراً دولت تحت تأثیر گروههای فشار (از جمله گروه طرفداران حقوق بزه‌دیدگان) عمل نموده اظهار تأسف کرد و چنین افزود که گروههای سازمان یافته، گرچه نقش مفیدی در کمک به تعدیل نارضائی بسیار از بزه‌دیدگان ایفا میکنند، لیکن نباید در اصلاحات مربوط به آئین دادرسی دخالت داشته باشند.

ملاحظات سیاسی، ایرادات حقوقی را تحت الشعاع قرار داد و لایحه قانونی مورد بحث با اکثریت شگفت‌انگیزی با تغییرات اندک بتصویب رسید. اهمیت اظهارات و لوایح مجنی علیهم، علیرغم ایراداتیکه حقوق‌دانان بویژه وکلا و قضات مطرح نمودند، بخشی از قانون جزای کانادا را بخود اختصاص داد. هنوز زود است اگر بخواهیم تأثیر این اصلاحات آئین دادرسی را ارزیابی نموده و مشخص نمائیم که آیا پیش‌بینی‌های بعمل آمده توسط مخالفین آن در عمل بواقعیت تبدیل شده است یا خیر؟ تحول اخیر در ایالات متحده شایان توجه است که باعث شده برخی از دادگاهها چنین نظر دهند که تأثیر اظهارات و لوایح مجنی‌علیه برفضاد حکم در پرونده‌های مهم، مخالف قانون اساسی است^(۳). همچنین مدارکی دال بر این وجود دارد که لااقل بعضی از مفاد قانونی مربوط به حمایت از بزه‌دیدگان که در ظاهر برای کمک بآنان وضع گردیده، ممکن است اثر معکوس داشته باشد. برای مثال یکی از مفاد لایحه قانونی حمایت از حقوق بزه‌دیدگان در کالیفرنیا (پیشنهاد شماره ۸) عبارت از «حقیقت در مدارک و مستندات»^(۴) میباشد.

هدف قانونگذار از پیش‌بینی این مقررات، آن بوده است که قاعده‌ای را که بموجب آن مدارک بدست آمده بطور غیرقانونی در دادگاهها قابل پذیرش نیستند، لغو نماید. این بخش خاص از قانون کالیفرنیا چنین مقرر میدارد که «دلیل و مدرک تقدیمی مربوط به یک دادرسی کیفری را نمی‌توان رد نمود». بعدها معلوم

1. Still, 1983 .
2. Michael Bolton .
3. Sharman, 1988 .
4. Truth in Evidence .

گردید که وجود چنین ماده‌ای در قانون مزبور، در واقع بمنزله یک شمشیر دو لبه می‌باشد. پالترو^(۱) چنین گزارش می‌دهد که طبق این ماده جدید و کلاً قادر گردیدند در پرونده‌های تجاوز به عنف، بزه‌دیدگان را تحت معاینه روانپزشکان قرار داده و یا در مورد روابط جنسی که آنان مدت زمان کوتاهی قبل از وقوع تجاوز مورد ادعا، داشته‌اند از آنان پرسش نمایند.

مسائل متعدد دیگری نیز در رابطه با تأثیر اظهارات و لوایح مجنی‌علیه و حق شرکت وی در روند عدالت کیفری وجود دارد. نتو^(۲) چنین متذکر گردید که معمولاً دادستانها بعد کافی از حقوق و منافع بزه‌دیدگان حمایت و دفاع می‌نمایند و بنابراین مداخله بزه‌دیدگان تأثیر چندانی مفیدی در اکثر پرونده‌ها بدنبال ندارد و صرفاً موجب تراکم بیشتر کار سیستم عدالت کیفری از طریق انباشتن اطلاعات و تقاضاهای بی‌ربط و بیمورد خواهد گردید.

همچنین پاره‌ای از نویسندگان معتقدند که اعطای نقش مستقیم به مجنی‌علیه در روند محاکمه و صدور حکم موجب تزریق یک عامل احساسی در روندی می‌شود که علی‌الاصول می‌بایست بطور منطقی و بدون از احساسات، طی گردد. این دسته از نویسندگان باین موضوع نیز اشاره می‌نمایند که در صورت شرکت مجنی‌علیه در روند عدالت کیفری، از آنجا که باید حق اعتراض نسبت به ادعاهای مجنی‌علیه و نیز حق تقاضای احراز صحت آن از دادگاه، به متهم اعطا گردد، محاکماتی که خود بخود طولانی هستند، طولانی‌تر نیز خواهند گردید^(۳).

با در نظر گرفتن این نکته که زندانها بخودی خود سملو از زندانی می‌باشند، استفاده وسیع از حق فوق‌الذکر ممکن است وضعیت غیرقابل تحمل فعلی زندانها

1. Paltrow, 1982 .

2. Neto, p.7, 1986 .

۳- روسینی Rossini ، ۱۹۸۷، ص ۱۶ : در مورد پاره‌ای از مسائل ناشی از مشارکت بیشتر مجنی‌علیه در روند عدالت کیفری تأکید می‌ورزد. خانم روسینی متذکر میگردد که دلایل چندی در این مورد که چرا بزه‌دیدگان باید فقط گهگاه در روند کیفری شرکت کنند، وجود دارد. هزینه‌های اضافی حضور جداگانه مجنی‌علیه در دادگاه، یک عامل بازدارنده است. استفاده از بودجه دولت در این مورد (از جمله کمکهای قضائی) بار مالی دولت را افزایش می‌دهد.

را دشوارتر سازد زیرا قضات ممکن است احکام حبس طولانی‌تر صادر نموده و در هنگام تصمیم‌گیری و صدور حکم نسبت به اعمال تدابیر جایگزینی برای کیفر سالب آزادی، اکراه داشته باشند.

مهمتر از همه اینکه، اگر به‌بزه‌دیده نقش مستقیم در محاکمه و نیز حق تقاضای مجازات بیشتر برای بزه‌کار اعطا شود، در آن صورت منطقاً ما باید به بزه‌دیده حق تقاضای تبرئه یا تقاضای عدم مجازات مجرم را نیز بدهیم. آیا مایلیم که خواسته بزه‌دیده را جایگزین حق جامعه بنمائیم؟ یا اینکه می‌خواهیم خواسته او را فقط زمانی برآورده نمائیم که تقاضا مبنی بر تشدید مجازات باشد؟ و از همه اینها گذشته مسئله پژوهش‌خواهی چه میشود؟ آیا در صورتیکه بزه‌دیده از مفاد حکم ناراضی باشد، باید باو حق پژوهش‌خواهی اعطا نمود؟

کمیته احکام ویکتوریا^(۱) (استرالیا) پس از بررسی استدالات موافق و مخالف لحاظ اظهارات و لوایح مجنی‌علیه و پس از احراز این موضوع که بسیاری از بزه‌دیدگان علاقه‌ای به شرکت در روند عدالت کیفری در قالب ارائه مدارک و دلائل مبنی بر تأثیر جرائم بر زندگیشان ندارند، چنین نتیجه‌گیری نمود که دلائل مخالف تأثیر اظهارات و لوایح مجنی‌علیه بر مفاد حکم از دلائل موافق آن بیشتر است. نتیجتاً کمیته مزبور چنین توصیه نمود که شرکت مجنی‌علیه در روند عدالت کیفری در ویکتوریا پذیرفته نشود.

طبق برآوردهای کلی^(۲)، حدود ۹۰٪ از پرونده‌های کیفری در ایالات متحده آمریکا از طریق معامله و توافق میان مقام قضائی تعقیب‌کننده و مجرم^(۳) فیصله می‌یابد. این امر بدین معناست که حضور و مداخله مجنی‌علیه در مرحله معامله و توافق میان مقام قضائی تعقیب‌کننده و مجرم حتی از مرحله محاکمه و صدور حکم، مهمتر میباشد.

تمایل و گرایش حاکم مبنی بر تعیین مفاد احکام کیفری باین معنی است که مداخله مجنی‌علیه بمیزان قانونی فقط باید در مرحله معامله و توافق فوق‌الذکر

1. Australia, Victorian Sentencing Committee 1988, p. 545.

2. Schichor and Ranish, 1985.

3. Plea Bargaining.

تحقق پذیرد. کمیسیون احکام کانادا^(۱) پس از بررسی موضوع، این اندیشه را که مجنی علیه بعنوان اطراف مستقل در مذاکرات مربوط به معامله و توافق تلقی گردند، رد نمود. کمیسیون مزبور معتقد بود که این امر با مسئولیت نهائی دادستان کل در هر ایالت جهت تعقیب جرائم مندرج در قانون جزا، مباینت دارد. همچنین کمیسیون اضافه نمود که چنین مفهومی بالقوه می تواند رابطه خصمانه ای را میان مدعی العموم و مجنی علیه بوجود آورد و اینکه چنین مقرراتی ممکن است بزه دیدگان را در مقابل فشارهای وارده از سوی دادستان یا وکیل مدافع ذینفع در معامله و توافق فوق، آسیب پذیر نماید.

رانیش و شیکور^(۲) باین نتیجه میرسند که دلایل دراین زمینه روشن است. دو روشی که آنها مورد بررسی قرار داده اند یعنی: حضور مجنی علیه در جلسات استماع و در مقابل هیئت آزادی مشروط، هیچ گونه تأثیر محسوسی بر چگونگی صدور احکام و نیز تصمیم گیری درخصوص آزادی مشروط ندارند. والش^(۳) پس از بررسی احکام مجرمین و اظهارات و توصیه های مجنی علیه در پرونده های جرائم جنسی در ناحیه اهایو بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۳، چنین نتیجه گیری نمود که منظور نمودن اظهارات و توصیه های مجنی علیه بعنوان بخشی از گزارشی که مبنای صدور حکم قرار میگیرد^(۴)، صرفاً جنبه تشریفاتی برای رعایت قانون را دارد. وی همچنین به بی اعتنائی محسوسی نسبت به اولویتهای مورد نظر قربانیان جرائم جنسی از نوع زنا با محارم در محاکم پی برده است.

انتقاداتی که تاکنون مطرح گردید فقط بخشی از ایراداتی را که نسبت به نوآوریهای مربوط به حمایت از حقوق بزه دیدگان، عنوان میشود، تشکیل میدهد. الیاس^(۵) راجع به سیاستهای حمایتی بزه دیدگان انتقاداتی را، بلحاظ وجود یک نوع پیش داوری صریح یا ضمنی در اینگونه سیاستها، مطرح میسازد که مربوط به وسعت حقوق متهمین و تأکید در مورد تضاد بین حقوق مجنی علیه و مجرم میباشد،

1. Canadian Sentencing Commission, 1987.

2. Ranish and Shichor, 1985.

3. Walsh, 1986.

4. Presentence Report.

5. Elias, 1990.

با اینصورت که حقوق بزه‌دیده باید به‌قیمت سلب حقوق مجرم تأمین گردد. الیاس بسیاری از تغییرات حاصله را مضر تشخیص می‌دهد که عبارتند از: افزایش صدور اجتناب‌ناپذیر احکام حبس، طولانی شدن مدت احکام و حذف آزادی مشروط. وی چنین معتقد است که اصلاحات مزبور جلوه‌های جدیدی از سیاستهای سخت‌گیرانه و ناموفق می‌باشد که احتمالاً نیازهای بزه‌دیدگان را که مهمترین آنها مظلوم واقع نشدن است، برآورده نمی‌سازد. الیاس نوآوریهای مربوط به حمایت از حقوق بزه‌دیدگان را بنحوی شددیدی بیاد انتقاد می‌گیرد. او در این خصوص چنین می‌نویسد:

«با وجود همه این ابتکارات و نوآوریها بزه‌دیدگان به‌کمتر از آنچه که به آنها وعده داده شده است، دست یافته‌اند. حقوق بزه‌دیدگان غالباً تأمین نشده یا غیرقابل تأمین بوده است، شرکت آنان در روند عدالت کیفری نامنظم بوده و یا با راهنمایی صحیح توأم نبوده است، خدمات پیش‌بینی شده برای بزه‌دیدگان بطور اتفاقی و بدون حمایت مالی می‌باشد و نیازهای آنان اگر بیشتر به‌مخاطره نیفتاده باشد، تأمین نیز نگردیده است و اگر در دادگاهها مظلوم واقع نشوند یقیناً در کوچه و بازار قربانی اعمال مجرمانه واقع خواهند شد.»^(۱)

نتیجه

بنظر می‌رسد نوآوریها و ابتکارات بسیاری که در زمینه حقوق بزه‌دیدگان بعمل آمده با ارزیابی دقیق پیرامون تأثیر احتمالی آنها بر نظام عدالت کیفری و نیز جامعه در سطح وسیعتر، همراه نبوده است. از سوی دیگر ارزیابیهای موجود به‌مرحله بعد از اعمال و اجرای این حقوق مربوط میشوند. نتیجه ارزیابیهای مزبور تصویری منفی از تأثیر چنین نوآوریهای را ترسیم می‌نماید. البته این موضوع بمعنای آن نیست که اصول و اهداف بشر دوستانه‌ای را که این تدابیر جدید بر آنها مبتنی هستند، بیاد انتقاد بگیریم یا محکوم نمائیم. مطلب دیگری که شایان ذکر می‌باشد اینست که در چهارچوب ساختار فعلی نظام عدالت کیفری، احتمال اینکه

تدابیر امدادی و حمایتی بزه‌دیدگان کارساز بوده یا آثار مطلوب در بر داشته باشند، ضعیف است. برخی از این تدابیر بزه دیده را بیشتر از خود بیگانه میسازد حال آنکه برخی دیگر احساس بیهودگی را در او تقویت میکنند.

دلایل عدم تأثیر اینگونه ابتکارات، بآسانی قابل درک است. پاره‌ای از آنها برای اهداف سیاسی و اداری پیش‌بینی و طرح‌ریزی شده‌اند، بدون آنکه هیچگونه ارتباطی به حمایت و کمک به بزه‌دیدگان داشته باشند. این امر بویژه در مورد طرح‌ها و تدابیر ترسیمی برای جبران لطمات وارده به بزه‌دیدگان که شاپل^(۱) و برنز^(۲) آنها را بدرستی دلخوش‌کنهای سیاسی^(۳) و مسکن‌های سیاسی^(۴) نامیده‌اند، صادق می‌باشد.

بسیاری از این برنامه‌ها، گرچه بعنوان ابزارهای تعدیل‌کننده درد و رنج بزه دیده شهرت یافته‌اند، لیکن در واقع برای افزایش تمایل بزه‌دیدگان در مراجعه به پلیس و یادرجعت بهبود همکاری آنان با نظام عدالت کیفری، طراحی شده‌اند. فوائد اولیه برنامه‌های مزبور توسعه مشارکت و همکاری مجنی‌علیه و نتیجتاً افزایش کارایی و تأثیر مفید نظام عدالت کیفری، بوده است.

همین موضوع در مورد برنامه‌های کمک به بزه‌دیدگان نیز صادق است، محرک عمده برنامه‌های مزبور ملاحظات عاطفی یا بشردوستانه برای بزه‌دیدگان نبوده بلکه اهداف اداری مؤسسات حمایت از حقوق بزه‌دیدگان می‌باشد. برنامه خدمات بزه‌دیدگان کالگاری^(۵) که از سال ۱۹۷۷ در کانادا آغاز گردیده و در نوع خود یکی از نخستین برنامه‌های امداد به بزه‌دیدگان است، نمونه بارزی از این موارد می‌باشد. این برنامه طی سندی که از سوی اداره کل مشاورین حقوقی در اتاوا بچاپ رسید، تشریح گردیده است. سند مزبور این موضوع را کتمان نمی‌کند که هدف برنامه یاد شده «توسعه روابط کاری مطلوب با بزه‌دیدگان بمنظور تشویق آنان در همکاری با پلیس در زمینه پیشگیری از بزهکاری است.» این گزارش مطالب بسیاری را

1-Chapp ell, 1973.

2.Burns, 1980 .

3. Political Placebos .

4. political Palliatives .

5. Calgary Victim Services program .

در مورد برنامه‌های خدمات به بزه‌دیدگان که توسط ادارات مختلف پلیس در کانادا و سایر کشورها طرح‌ریزی شده، بیان می‌نماید. سند مزبور متذکر می‌گردد که اجرای اینگونه برنامه‌ها باید مرجعاً در ادارات پلیس یا دادستانها متمرکز گردد تا در جامعه خطر نهائی بسیاری از این برنامه‌ها در این است که به پلیس اجازه کنترل بیشتری را در مورد بزه‌دیدگان و آنهم برای مدت طولانی، اعطا می‌نماید.

بالاخره بعضی از مقررات جدید در خصوص مشارکت مجنی‌علیه در روند عدالت کیفری و آزادی مشروط، اصل اساسی رعایت تشریفات قانونی* را محترم نمی‌شمارد. مقررات مزبور این خطر را در بردارند که تشتت موجود در نحوه محاکمه و صدور حکم را تشدید نموده و عنصر احساسات را در روندی که قاعدتاً باید بیطرفانه و عاری از هرگونه هیجان باشد، وارد نماید بعلاوه همانطور که رانیش و شیکور^(۱) اشاره می‌کنند، پاره‌ای از این نوآوریها آشکارا بمنظور تحت فشار قرار دادن قضات و اعضای هیئت آزادی مشروط و هدایت آنان در مسیر یک سیاست خاص (یعنی تشدید مجازات یا امتناع از آزادی مشروط) میباشد. آثار و نتایج قابل توجه چنین سیاستی بر نظام عدالت سرکوبگر موجود و نیز بر زندانهای لبریز از جمعیت کیفری، بتأسانی قابل پیش‌بینی است.

اگر قرار باشد که مجنی‌علیهم موقعیت حقوقی از دست رفته خود را بازیابند، اگر قرار باشد که بزه‌دیدگان یک نقش واقعی و مفید (نه یک نقش صرفاً نمادی) در نظام عدالت کیفری ایفا نمایند، در آنصورت باید پاداش‌گرایی و سزادهی به ترمیم‌گرایی و نیز عدالت سرکوب‌گر^(۲) به عدالت ترمیمی و توزیعی^(۳) تبدیل گردد. عبارت دیگر، آنچه که ضروری است، یک فلسفه نوین عدالت کیفری و یک تغییر بنیادی در سیاست جنائی است.

* عبارت دیگر اصل دادرسی منظم (Due Process of Law).

1. Ranish and Schichor, 1985 .

2. Punitive Justice .

3. Distributive Justice .